

# آری، ما تخیل گراییم!

## خسرو صادقی بروجنی

پس از فروپاشی دیوار برلین و نظام دو قطبی، گفتمان جهانی شدن و زندگی در دهکده ی جهانی، خود را به عنوان گفتمان مسلط در فضای آکادمیک و همچنین سیاسی مطرح کرد. اندکی نگذشت که ایدئولوژی نولیبرالیسم، این گفتمان را مصادره به مطلوب اهداف ایدئولوژیک خود کرد و هدف اصلی جهانی شدن، نه جهانی شدن منافع مشترک بشری و همبستگی تمام ملت‌ها و کشورهای جهان، بلکه جهانی شدن اصول نولیبرالیسم تحت راهبری بازار آزاد گشت.

با سیطره‌ی ضد انقلاب نولیبرالیستی و هجوم آن به دستاوردهایی که طبقه کارگر در دوران موسوم به دولت رفاه و اقتصاد کینزی به دست آورده بود، منافع و حقوقی که کارگران و زحمتکشان جهان در پی مبارزات پیگیر به دست آورده بودند، بیش از پیش مورد تهدید واقع شد و مفهوم امر اجتماعی و منافع اجتماعی مشترک و بلند مدت در ذیل سود اقتصادی و منافع شرکتی قرار گرفت.

در این مقطع نظام اقتصادی از نظامی حک شده در اجتماع که در آن مناسبات معیشتی و اقتصادی انسان‌ها به تمامی تحت تأثیر نهادهای غیراقتصادی شکل می‌گیرد، به نظام اقتصادی فک شده از اجتماع تبدیل شد. در نظام اقتصادی فک شده از اجتماع، سازوکار معیشت انسان‌ها را نهادهایی مدیریت می‌کنند که صرفاً با انگیزه‌های اقتصادی به کار می‌افتند و تحت تسلط قوانینی مشخصاً اقتصادی قرار دارند.

به عبارت دیگر پیشنهادی برای عرضه‌سازی نرخ سود و مناسبات نظام سرمایه‌داری همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی را در می‌نوردد و اهداف بلند مدتی که در آن منافع همه‌ی اقشار جامعه را در نظر دارند، اهدافی چون عدالت اجتماعی، محیط زیست، توسعه‌ی پایدار، رفاه همگانی و ... توسط اقشار و طبقاتی خاص فدای اهداف کاملاً اقتصادی می‌گردد.

امروز، و در دوران سرمایه‌داری متأخر، در عصری زندگی می‌کنیم که می‌توان نام «جامعه‌ی شرکتی» را بر آن نهاد. با خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ای که در تمامی عرصه‌های زندگی، شامل آموزش و پرورش، بهداشت، امنیت، اوقات فراغت، و ارتباطات و ... صورت گرفته است، فرد از یک «سوزده‌ی حق جو» بدل به نوعی «انسان اقتصادی» شده است که در هر امری از امور زندگی خود، با شرکت‌های خصوصی‌ای روبرو است که پیشنهادی برای عرضه‌سازی نرخ سود اقتصادی را هدف نهایی خود می‌دانند.

در چنین سامانه‌ای، شهروندان فقط زمانی از حقوقی مانند مسکن، کار، بیمه، بهداشت، آموزش و رفاه برخوردارند که قادر باشند با پرداخت هزینه‌ی آن‌ها به شرکت‌های خصوصی، از چنین امتیازهایی برخوردار شوند. بنابراین «حق» به «امتیازی» بدل گشته است که فقط با برخورداری از «قدرت خرید» می‌توان صاحب آن شد و انسان تنها به واسطه‌ی وجود انسانی خویش، حق برخورداری از آن را ندارد.

جنبش تسخیر وال استریت را می‌توان واکنش به چنین وضعیتی دانست. کسانی که خود را نود و نه درصد جامعه می‌دانند، اکثریتی هستند که در جامعه‌ی شرکتی نولیبرالیستی، هر روز مبالغ بیشتری را باید صرف برخورداری از خدماتی کنند که پیش از این فراهم کردن آن‌ها از وظایف دولت و نهادهای عمومی محسوب می‌شد. این جنبش، اعتراض به افزایش شکاف طبقاتی بین اکثریت مردم و یک درصد بالای جامعه است که در سه دهه‌ی گذشته همچنان رو به افزایش بوده است.

هواداران نظام سرمایه‌داری و نظم حاکم، در پاسخ به معترضین، از آزادی آنها برای بیان اعتراضشان صحبت می‌کنند، در صورتی که همچنان که عدم وجود موانع جدی برای بیان اعتراض نوعی از آزادی می‌باشد که موسوم به «آزادی منفی» است، برخورداری از «امکان» و «فرصت» برابر برای رشد و تکامل توانایی‌های بالقوه‌ی انسانی و وظیفه‌ی نهادهای عمومی در راه ایجاد این امکان و فرصت نیز نوعی از آزادی به شمار می‌رود که کمتر از آن صحبتی به میان می‌آید.

معترضین وال استریت با استفاده از آزادی‌های منفی خود به فقدان چنین آزادی‌های مثبتی اعتراض کرده‌اند. آنان با آگاهی کامل از سازوکار نظام سرمایه‌داری و خصلت تعیین بخش بودن امر زیربنای اقتصادی در آن، مرکز الیگارش‌ی مالی در دوران اخیر را هدف گرفته‌اند و به خوبی می‌دانند که این «وال استریت» و سرمایه‌داران مالی هستند که قلب تصمیم‌گیری ساختار موجود را تشکیل می‌دهند و سبب‌ساز چنین وضعیتی گشته‌اند.

رسانه‌های رسمی که هر روز به فکر و نظر مردم جهت می‌دهند، بحران ساختاری نظام سرمایه را به مشکل مالی و مشکل مالی را به اشتباه در تصمیم‌گیری تقلیل می‌دهند. آنها سعی دارند جنبش تسخیر وال استریت را جنبشی اقلیتی و درون ساختاری نشان دهند اما واقعیت چیز دیگری است. حتی اگر چنین جنبشی را ضدسرمایه‌داری تلقی نکنیم، علت شکل‌گیری آن شرایطی است که نتیجه‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی موجود است و حتی اگر بحران‌هایی را که ایجاد می‌شوند، بحران‌های ادواری بدانیم، این بحران‌های ادواری ریشه در ساختار سیستم سرمایه‌داری دارند. بنابراین به غایت ساده‌انگارانه است که از نظام سرمایه‌داری در قبال چنین اتفاقاتی، سلب مسئولیت شود.

همه‌ی ما به خاطر داریم روزی را که باراک اوباما با شعار تغییر و امید به صحنه‌ی انتخاباتی آمریکا آمد. همچنین همه‌ی ما به یاد می‌آوریم که چه تبلیغات گستره‌ای صورت گرفت تا بیان شود که ساختار سرمایه‌داری خودش را اصلاح می‌کند. یک سیاه پوست در کشوری به ریاست جمهوری رسید که روزگاری در آن سیاهان بردگانی بیش نبودند. تو گویی رویای مارتین لوترکینگ محقق شده بود و اکثریت باور کردند که در ساختاری زندگی می‌کنند که با عقلانیت خود قادر به اصلاح امور خویش است.

اما تنها کسانی که از سازوکار و متابولیسم نظام سرمایه‌داری آگاهی داشتند، به این امر واقف بودند که تضادهای روبنایی‌ای چون نژاد، مذهب و جنسیت در چنین نظامی از اولویت در تعیین بخش بودن برخوردار نمی‌باشد و در نهایت تضاد کار و سرمایه است که آن را به جلو می‌راند. از این رو پرزیدنت فارغ از رنگ پوست و مذهب‌اش بیش از مردم باید به طبقه‌ی سرمایه‌داری حاکم و وال استریت پاسخگو باشد.

نظام سرمایه‌داری امروز در جایگاهی ایستاده است که نه سرزمین فتح‌ناشده‌ای را سراغ دارد و نه پیشرفت تکنولوژیک دوران سازی را پیش روی دارد. هر روز بیش از پیش به مرزهای نهایی و محدود خود نزدیک می‌شود و با بحران‌ها و تضادهای درونی متعددی دست به گریبان است.

رفع این بحران‌ها و تضادها، و یافتن پاسخ مناسبی برای آنها آن چنان خطیر است که با نقد و نفی چند باره‌ی اندیشه‌ی چپ، خیال پرداز و ایدئولوژیک خواندن مخالفین و منتقدین و حواله دادن آنها به پاسخ‌های سست و بی‌مایه‌ای چون زندگی در کوبا و کره شمالی و ...، راه به جایی نخواهد برد.

در این وضعیت نیروهای چپ و ترقی‌خواه که در تحلیل و تبیین موقعیت حاضر، همواره مسلح به سلاح نقد بوده‌اند، بیش از هر زمان دیگر به سازماندهی کاملاً دموکراتیک، شناخت دقیق و ریشه‌ای ناکاستی‌های ساختار و همچنین از همه مهم‌تر طراحی بدیلی ممکن و عملی نیاز دارند. نیروهای مذکور بایستی نشان دهند که تنها از این زاویه خیال پردازند که اهداف انسانی‌شان در ساختاری سرمایه‌دارانه امکان تحقق ندارد و

تحقق این اهداف با واقعیت چنین نظامی آن قدر فاصله دارد که توسط مدافعان ساختار خیال پردازی پنداشته می‌شود.

آری. ما خیال پردازیم، آری، در جهانی که حرف زدن از امکان انسانی زیستن و انسانی بودن، خیالی ناممکن پنداشته می‌شود، ما خیال پردازیم. خیال ما نابودی چنین نظامی است، نظامی که انسانیت را در حد یک خیال واهی تقلیل داده است. نظامی که در آن جنگ همه علیه همه، شکم درآنی و فردگرایی خودخواهانه، فردیت و پاسداشت آزادی فردی پنداشته می‌شود. در این نظام ما خیال پردازیم، خیالمان به زیر کشیدن نظامی است که تحت آن همبستگی و مشارکت انسانی و منافع مشترک ذیل سود اقتصادی تعریف می‌شود. آری، ما خیال پردازیم و باور داریم که انسانیت و انسانی زیستن، خیال نیست. واقعیتی است که محقق خواهد شد و هر روز لزوم تحققش بیشتر احساس می‌شود.

من در رویای خود دنیایی را می‌بینم که در آن هیچ انسانی انسان  
دیگر را خوار نمی‌شمارد

زمین از عشق و دوستی سرشار است  
و صلح و آرامش، گذرگاه‌هایش را می‌آراید.  
من در رویای خود دنیایی را می‌بینم که در آن  
همه‌گان راه گرمی آزادی را می‌شناسند  
حسد جان را نمی‌گزد

و طمع روزگار را بر ما سیاه نمی‌کند.  
من در رویای خود دنیایی را می‌بینم که در آن  
سیاه یا سفید  
– از هر نژادی که هستی –

از نعمت‌های گسترده‌ی زمین سهم می‌برد.  
هر انسانی آزاد است

شوربختی از شرم سر به زیر می‌افکند  
و شادی همچون مرواریدی گران قیمت  
نیازهای تمامی بشریت را برمی‌آورد.

چنین است دنیای رویای من!  
چنین است دنیای رویای ما!